

باسمه تعالی

۲ اوامر
۲ تعبدی و توصلی
۲ معانی تعبدی و توصلی
۲ مباشرت و اعم از مباشرت و عدم مباشرت
۲ ظهور خطابات در مباشرت و اعم از مباشرت و عدم مباشرت
۲ بحث ثبوتی تمسک به اطلاق
۲ عدم عقلائیت تعلق تکلیف به جامع بین فعل شخص و دیگری
۳ عقلائیت تعلق تکلیف به جامع بین فعل شخص و دیگری
۴ مقام اثبات
۴ عدم ظهور خطاب در توصلیت
۴ مباشرت نکته ی انتساب ماده به مکلف
۵ تقدم اطلاق ماده بر اطلاق هیئت

موضوع: معانی تعبدی و توصلی / تعبدی و توصلی / اوامر

خلاصه مباحث گذشته:

در جلسه گذشته گفته شد بحث تعبدی و توصلی را مرحوم آخوند با همان معنای معروف شروع کرده است ولی مرحوم نائینی موارد دیگری را ذکر کرده است که اول آنها را مطرح می‌کنیم بعد به کلام مرحوم آخوند برمی‌گردیم. یکی از معانی تعبدی و توصلی مباشرتاً انجام دادن فعل و اعم از مباشرت و عدم مباشرت است. گفته شد در این بحث مقام ثبوت و مقام اثبات وجود دارد که در مقام ثبوت مرحوم خوئی فرمود: برای سقوط به اطلاق تمسک شده است در حالی که صحیح نیست زیرا اطلاقی که در این جا برای سقوط تکلیف به فعل غیر متصور است یا اطلاق ماده است که یا غیر معقول نیست و یا محقق نیست و یا مقتضای اطلاق هیئت است که مخالف اطلاق ماده است.

اوامر

تعبدی و توصلی

معانی تعبدی و توصلی

مباشرت و اعم از مباشرت و عدم مباشرت

ظهور خطابات در مباشرت و اعم از مباشرت و عدم مباشرت

بحث ثبوتی تمسک به اطلاق

آیا فعل واجب بر مکلف به فعل غیر ساقط می‌شود یا نه؟ این بحث در دو مقام بحث شده است که بحث ما در مقام مقتضای اصل لفظی بود. در این قسمت مرحوم خویی فرمود^۱ اصل لفظی بر عدم سقوط فعل در صورت غیر مباشری انجام دادن است اگر خطابی متوجه به مکلف شد و غیر مکلف آن فعل را انجام داد مقتضای اطلاق خطاب این است که فعل غیر، مجزی نیست و تکلیف هنوز باقی است چه آن غیر متعلق را انجام داده باشد یا نداده باشد. پس اطلاقی که در این جا برای سقوط به فعل غیر، متصور است یا اطلاق ماده است که ایشان فرمود یا غلط است و یا غیر معقول است و مقتضای اطلاق هیئت نیز خلاف سقوط تکلیف به فعل غیر است.

عدم عقلائیت تعلق تکلیف به جامع بین فعل شخص و دیگری

نکته ای که در کلام ایشان است و در جلسه قبل بیان نشد این است که در بیان استحاله اطلاق ماده فرمود فعل غیر، غیر مقدور است پس محال است که تکلیف را بر جامع فعل خود شخص و فعل غیر متوجه کند بعد ما گفتیم که بر فرض که فعل غیر در اختیار ما نیست و غیر مقدور است ولی جامع بین غیر مقدور و مقدور که اشکالی ندارد و خود ایشان نیز این مطلب را قبول دارد درمساله دوم که عبارت از این که مراد از جامع، جامع بین فعل مقدور خود و فعل غیر مقدور خود است ایشان فرموده است که تعلق تکلیف به فعل اختیاری و غیر اختیاری اشکال ندارد بعد فرموده است اگر کسی اشکال کند که شما درمساله قبل) جامع عبارت از فعل خود و غیر است) گفتید تعلق تکلیف به جامع بین فعل غیر و فعل خود محال است ولی در این جا خلاف این مطلب را می‌گویید؟ در جواب گفته می‌شود که تعلق تکلیف به جامع فعل خود و فعل مقدور غیر خودش اشکال

۱ محاضرات فی الاصول، الخوئی، السید ابوالقاسم، ج ۲، ص ۱۳۹.

ندارد. مانند تکلیف به صلاتی که جامع بین فراد دلوک شمس و غروب شمس است و یک فرد مقدور شخص است اما در محل کلام که یک طرف جامع فعل غیر است، تکلیف به جامع معنا ندارد زیرا حقیقت تکلیف جعل فعل بر عهده است حال اگر فعل خود انسان را بر عهده گذاشته شود و لو این که بر بعضی افراد قدرت ندارد اشکالی ندارد بر خلاف جامع بین فعل خود و فعل غیر که معنا ندارد فعل غیر را بر عهده دیگری گذاشت فلذا در گفته می شود جامع بین فعل خود و دیگری معنا ندارد. در حقیقت ایشان این حقیقت را قبول دارد که جامع بین غیر مقدور و مقدور، مقدور است ولی در اینجا یک نکته ای وجود دارد که اگر فعل بر عهده غیر گذاشته شود، معنا ندارد زیرا فعل غیر را نمی شود بر عهده کسی دیگری قرار داد. پس فعل دیگری را بر عهده دیگری قرار دادن عقلائیت ندارد بر خلاف این که جامع بین افعال خود شخص بر عهده اش گذاشته شود و لو این که بعضی از آنها غیر مقدور باشد که این فرض عقلائیت دارد.

عقلائیت تعلق تکلیف به جامع بین فعل شخص و دیگری

به نظر ما فرقی بین این دو تصویر نیست اگر بنا باشد که غیر مقدور بودن مضر نباشد بین فعل خود و فعل دیگران نیز فرقی نیست همان طوری که جامع بین غیر مقدور و مقدور در ناحیه فعل خود شخص اشکالی ندارد در جایی که جامع بین فعل خود و غیر است نیز می شود تکلیف شود.

ما اگر هم تنزل کنیم و بگوییم فعل غیر را نمی شود بر عهده دیگری گذاشت وجهش همان غیر مقدور بودن است و داخل در این قاعده است که جامع بین مقدور و غیر مقدور بودن است که گفته شد این قاعده اشکالی ندارد بلکه ما قبول داریم که اگر جامع بین افراد فعل خودش که بعضی از آنها غیر مقدور است واضح تر است که اشکالی ندارد ولی این مطلب را قبول نداریم که اگر غیر مقدور بودن از فعل غیر ناشی شود تکلیف به آن تعلق نگیرد زیرا حاکم در این بحث عقل است و عقل می گوید همین که بعضی از افراد مقدور است اشکالی ندارد که تکلیف به جامع تعلق بگیرد. و لو این که فرد غیر مقدور فعل دیگری باشد.

خلاصه بحث ثبوتی این است که مرحوم خوئی فرمود تعلق تکلیف به جامع بین فعل خود و فعل غیر معقول نیست و ما گفتیم معقول است.

مقام اثبات**عدم ظهور خطاب در توصلیت**

ما در مرحله اول بحث ثبوتی را تمام کردیم و گفتیم که امکان دارد که تکلیف به جامع بین فعل خود و غیر تعلق بگیرد. مرحوم خویی در مقام اثبات فرموده است بر فرض که قبول کنیم در مقام ثبوت تعلق تکلیف به جامع بین فعل شخص و غیر، اشکالی ندارد ولی در مقام اثبات گفته می‌شود ظاهر خطاب این است که مطلوب شارع فعل شخص است نه جامع. و لو این که تعلق تکلیف به جامع ممکن است ولی ظاهر خطاب بر خلاف مقام ثبوت است. نکته این بحث این است که ظاهر خطاب این است که واجب تعیینی است زیرا در مقام تکلم و اثبات بیان واجب تخییری نیاز به بیان زائد دارد اگر خواسته باشد بگوید جامع اطعام واجب است باید ذکر غیر بکند و باید بگوید که انجام بده یا خودت و یا غیر. اما اگر فعل را از خود شخص خواسته باشد نیاز به قید خودت ندارد. شبیه بیانی که در مستحب گفته شد.^۱ و چون در خطاب این قید نیامده است پس کشف می‌شود که ظاهر خطاب مباشرت است. فلذا ادعای مشهور که می‌گویند ظاهر خطاب توصلیت است را قبول نداریم. و ظاهر خطاب این است که تکلیف به خصوص فعلی که مباشرتا انجام شود، تعلق گرفته است.

مباشرت نکته ی انتساب ماده به مکلف

این که مرحوم خویی فرمود مقتضای اطلاق مباشرت است درست نیست. و مباشرت مقتضای اطلاق نیست. اگر قبول کردیم که مقام ثبوت اشکالی ندارد مقام اثبات نیز از حیث توصلیت اشکالی ندارد. در باب اجاره همین مطلب گفته می‌شود یعنی مثلاً اگر کسی اجیر شد که نماز کسی را بخواند و قیدی آورده نشود جایز است که اجیر عمل را به کس دیگری بسپارد که انجام دهد. این نکته را شهید صدر نیز فرموده است. نکته مباشرت مطلب دیگری است و آن این است که ظاهر خطاب و طلب چیزی، این است که باید این ماده به شما انتساب پیدا کند اگر صم گفته شود معنایش این است که صوم باید به شما انتساب پیدا کند فلذا اگر کسی دیگر روزه گرفت ساقط نمی‌شود. ادعا این است که ظهور خطابات طلب ماده از مکلف است و ماده از شما صادر شود. لذا اگر کسی تبرعاً انجام به جای دیگری انجام دهد خلاف ظاهر است. اما با این حال ما می‌گوییم تکلیف به جامع بین فعل تو و غیر تعلق گرفته است ولی با این شرط که به تو انتساب پیدا کند حال یا خود انجام بده یا غیر. مثلاً در باب اطعام گفته می‌شود یا خودت اطعام کن و یا پول بده و بچه ات انجام دهد در بحث اجیر نیز همین مطلب جاری است یعنی یا خودت انجام بده یا کسی دیگری را اجیر کن که انجام بدهد.

^۱ در آن بحث گفته شد که واجب نیاز به بیان زائد ندارد ولی مستحب نیاز به بیان زائد دارد.

اختلاف ما با مرحوم خوئی این است که ایشان می‌گویند مقتضای اطلاق مباشرت است ولی ما می‌گوییم مقتضای اطلاق این است که ماده به تو منتسب بشود حال یا با فعل خودت یا با فعل غیر انجام شود.

فلذا این که مرحوم خوئی فرمود جامع بین فعل خودت و فعل غیر خلاف اطلاق است و خلاف مقام اثبات است درست نیست زیرا ظاهر خطاب بیش از این نیست که ماده باید به تو انتساب پیدا کند یا به فعل خودت انتساب محقق می‌شود و یا به فعل غیر انتساب محقق می‌شود مثلاً اگر گفته شود مسجد را بنا کن یا به فعل خودت این کار را انجام بده یا به فعل دیگری. مهم این است که به تو منتسب شود. و شاید مشهور که گفته اند مباشرت شرط نیست این موارد را گفته اند و جایی که با استنباه، فعل به تو مستند می‌شود اما در مواردی که فعل با استنباه منتسب به تو نمی‌شود مباشرت را شرط می‌دانند و در این موارد توصیلت را مقتضای ظاهر خطاب نمی‌دانند پس اولاً باید استنباه وجود داشته باشد ثانیاً به وسیله استنباه به منوب عنه انتساب پیدا کند با اجتماع این دو شرط با فعل نایب تکلیف ساقط می‌شود.

بله موردی دیگری هست که اتفاق کل است که با فعل دیگری تکلیف ساقط می‌شود و آن جایی است که با فعل غیر، موضوع منتفی می‌شود مثلاً کسی تبرعا دین کسی را اداء می‌کند در این جا وجوب اداء ساقط می‌شود چون موضوعش مرتفع می‌شود یا بحث حج اختلافی است که حج دین است یا نه؟ فلذا اگر دین باشد از ثلث ترکه خارج می‌شود حال اگر کسی تبرعا دین را ادا کرد مشهور می‌گویند که دیگر لازم نیست از ثلث ترکه خارج شود.

خلاصه: در جایی که عمل دین باشد تکلیف از باب ارتفاع موضوعش ساقط می‌شود و در این موارد بحثی نیست بلکه بحث در جایی است امر به چیزی داریم و دین نیست حال با فعل غیر ساقط می‌شود یا نه؟ مشهور می‌گویند ساقط می‌شود با دو شرط: یکی این که استنباه باشد و دیگری با استنباه به شخص منتسب شود

تقدم اطلاق ماده بر اطلاق هیئت

سوال: شما قبلاً گفتید اطلاق هیئت درست است و تقیید آن معنا ندارد حال با وجود اطلاق هیئت، آیا اطلاق ماده باقی است یا نه؟

جواب: با وجود اطلاق ماده مجالی برای اطلاق هیئت نیست زیرا هیئت تابع ماده است و محل هیئت ماده است و ماده اطلاق دارد و به جامع تعلق گرفته است.